

## سلاح زنگ زده تروتسکیستی

علی رسولی (ف.ک.)

« علت اینکه تروتسکی از فاکت ها و اشارات مشخص پرهیز دارد همانا است که این فاکت ها و اشارات ، تمام بانگهای پرخشم و جملات پرطمطراق اورابی رحمانه تکذیب می کنند» ( لنین ).  
همچنین است روش وسبک کارمقلدان تروتسکی . اینان نیز بمانند پیام آور خود در مانده از اشاره به فاکت های مشخص مستند و غیر قابل انکار هستند و همواره باتوسل به برخی لفاظی های بی مناسبت به موضوع مورد بحث و مشاجره ، با توهین و دشنام ، از اظهار نظر روشن طفره می روند و نهایتاً به این یا آن دروغ گوئی تروتسکی گونه متوسل می شوند. از اینگونه است برخورد به اصطلاح انتقادی فردی به نام علیرضا بیانی به مقاله « مناسبات لنین با تروتسکی » از نویسنده این سطور. گفته اند از روباه پرسیدند، شاهدت کیست؟، پاسخ داد دُم . خز عبات تروتسکی در مورد خودش ، همان پاسخ روباه گونه است . اندکی به بررسی توجیهات این آقا بمنظور خلط مطلب و فرار از پاسخگوئی صریح به علل برخوردهای تند لنین به تروتسکی بپردازیم که مسلماً ضرورتاً به برخی از دیگر موارد تندگوئی های لنین به تروتسکی و برخی دیگر از دروغهای تروتسکی نیز اشاره خواهد شد، هر چند که خشم سران تروتسکیستهای امروزی برانگیخته شود و کف بر لب دشنام و توهین را باز هم پی گیرند. بارها در مبارزه علیه نظریات ارتجاعی و مرتجعین رنگارنگ بورژوائی - چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون - مشابه چنان دشنام و توهین ها را شنیده ایم و باز هم خواهیم شنید ولی بازگوئی حقایق تاریخی را به فراموشی نخواهیم سپرد.

لنین درباره تروتسکی نوشت : « تروتسکی در سالهای 1903 - 1901 یک ایسکرائی دو آتش بود و ریازانف نقش او را در کنگره سال 1903 به عنوان چماق لنین توصیف کرد . در پایان سال 1903 تروتسکی یک منشویک دو آتش می شود یعنی از نزد ایسکرائیها به نزد اکونومیست ها می گریزد و اعلام می کند که بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی است . در 1905 - 1904 او از منشویکها روی برمی گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار میکند، گاه بامارتینف اکونومیست همکاری میکند و گاه نظریه ی بی پروپای چپ انقلاب پرماننت را اعلام می نماید . در 1907 - 1906 به بلشویک ها نزدیک می شود و در بهار 1907 اعلام می کند که با روزالوگز مبورگ هم عقیده است. در دوره ی از هم پاشیدگی ، پس از مدتها تزلزلات غیر فراکسیونی مجدداً به طرف راست می رود و در اوت سال 1912 داخل بلوک انحلال طلبان می شود. اکنون مجدداً از آنها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده های مبتدل آن ها را تکرار می کند» ( از جزوه: نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی - مه 1914 ) .

این است کارنامه سیاسی تروتسکی تا اوائل سال 1914 یعنی جدائی از لنین و همراهی با منشویک ها علیه نظریه حزبیت لنینی و انقلاب روسیه . در همین زمان است که تروتسکی در جزوه خود به نام وظایف سیاسی ما به تاریخ 1904 لنین را مشابه با ماکسیمیلیان روبسپیر دانسته و لنین را ماکسیمیلیان روسیه و مستبد فردی خطاب میکند. جالب اینکه او این کتاب را به بزرگ رهبر منشویکها، اکسلرود ، شخصی که در تمامی عمر علیه بلشویک باقی ماند و پس از ترک شوروی، در همکاری با سوسیال دموکراسی غرب علیه حاکمیت شوراهای، مدام در تکاپو بود، با جمله به استاد پرارزش پل بوریزویچ اکسلرود تقدیم میکند. در سالهای بعد در ابتدا گه با اکونومیستها همراه است و گه از بلشویک ها کمک میطلبد . او در این زمان نظریه ضد مارکسیستی انقلاب پرماننت (مداوم) را که از پارووس اقتباس کرده بود رهگشای انقلاب روسیه معرفی میکند. او بدون توجه به موقعیت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی روسیه و طبقات حاکم و فرودست، با طرح به اصلاح چپ انقلاب سوسیالیستی به مثابه وظیفه مبرم فوری و نفی نقش دهقانان فقیر و میانه حال که اکثریت جامعه روسیه را تشکیل می دادند و عدم ضرورت اتحاد پرولتاریا با دهقانان و مقابله با نظریه مارکسیستی لنین در مورد دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان می پردازد. پارووس و تروتسکی بدون توجه به موقعیت و نقش دهقانان در روسیه آن زمانی می پنداشتند که تنها با قرار گرفتن سوسیال دموکراتها در رأس انقلاب و بدون جلب نظر اکثریت جامعه می توان انقلاب سوسیالیستی را به سر انجام رسانید. این نظریه تنها یک نمای دروغین چپ داشت که خود را تنها با کلمات انقلاب سوسیالیستی آراسته بود . لنین بر عکس لفاظی های فریبنده پارووس و تروتسکی ، بهنگام انقلاب 1905 روسیه بیان می داشت که : « پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم

روسیه را تشکیل می‌دهد. این پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولتاریا و نیمه چیزدارها، یعنی با انبوه تهیدستان خرده بورژوازی شهری و روستائی می‌تواند به اکثریت عظیم وقاطع بدل گردد... این انقلاب هم‌اکنون توده‌ها را به پا میدارد و آنها را کاملاً بپا خواهد خیزاند، دولت نیز با مقاومت نامیدانه‌ی خویش این کار را تسهیل میکند. ولی روشن است که از آگاهی سیاسی نضج یافته، از آگاهی سوسیال دموکراتیک این توده‌ها و انبوه رهبران خلقی محلی یا حتی مؤثریک سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد. آن‌ها نه تنها به علت گرفتاری در جهل (تکرار می‌کنیم که انقلاب باسرعنی حیرت‌آور آنها را روشن می‌سازد)، بلکه علاوه بر آن به علت آنکه موضع طبقاتی شان پرولتاری نیست و منطق عینی تحول تاریخ، در لحظه حاضر، وظایف یک انقلاب دموکراتیک و نه سوسیالیستی را در برابر آنها قرار داده است، نمی‌توانند بدون گذراندن یک سلسله آزمایش‌های انقلابی، فوراً سوسیال دموکرات شوند. پرولتاریای انقلابی با تمام انرژی خود در این انقلاب شرکت خواهد کرد و طی آن دنباله روی حقیرانه یک عده و جمله پردازیهای انقلابی عده‌ی دیگر را کنار خواهد زد. پرولتاریا قاطعیت و آگاهی طبقاتی را به درون گردباد سرگیجه‌آور حوادث خواهد برد، پیگیر و جسور به پیش خواهد رفت، از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک هراس به خود راه نخواهد داد، بلکه با شور تمام خواستار آن خواهد بود و در راه جمهوری و آزادی کامل مبتنی بر نظام جمهوری و در راه رفاه‌های اقتصادی بنیادی مبارزه خواهد کرد تا عرصه‌ای واقعاً گسترده، عرصه‌ای شایسته قرن بیستم، برای مبارزه در راه سوسیالیسم پدید آورد (از مقاله: سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی - اوایل آوریل 1905).

و از این رو بود که لنین نسبتاً پوچگوئی را به تروتسکی داد.

چپ‌نماهای آنروزی مدعی بودند و تروتسکیستهای امروزی بی اطلاع از نوشته‌های لنین، آن ادعا را تکرار میکنند که لنین گویا باور به انقلاب بورژوائی کلاسیک در روسیه داشته است که تنها پس از تحقق کامل وظایف آن انقلاب می‌توان سخن از انقلاب سوسیالیستی را به میان آورد و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی را به فراموشی سپرده است. چنین ادعائی اگر از بی اطلاع یا باور به آنارشیسم نباشد، ادعائی کاملاً مغرضانه است. لنین نوشت:

«سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیف) و سطح فعلی آگاهی و تشکل وسیع توده‌های پرولتاریا (شرط سوژکتیف) که ربط لاینفکی با شرط ابژکتیف دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیر ممکن می‌سازد. فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه‌ی بورژوازی تحول دموکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند. فقط خوش بینان کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگزار هدف‌های سوسیالیسم و شیوه‌های اجرای آن تا چه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط بدست خود کارگران می‌تواند انجام گیرد. بدون آگاهی و تشکل توده‌ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار برضد تمام بورژوازی، کوچک‌ترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمی‌تواند در میان باشد و در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را به تعویق می‌اندازیم، خواهیم گفت: ما آنرا به تعویق نمی‌اندازیم بلکه با یگانه و وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح یعنی از همان راه جمهوری دموکراتیک، نخستین گام را بسوی آن برمی‌داریم. کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دموکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی‌معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید... برای اینکه پرولتاریا در مبارزه برضد دموکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد، باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را بسطح خود آگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید... یکی از اعتراضاتی که برضد شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان می‌شود اینست که این دیکتاتوری لازمه اش اراده واحد است، در حالیکه پرولتاریا نمی‌تواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی‌پایه است زیرا بنای آن بر تفاسیر مجرد و متافیزیکی مفهوم اراده واحد گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسایل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم، مانع وحدت اراده در مسایل دموکراتیک و مبارزه در راه جمهوری نمی‌گردد. فراموش کردن این موضوع بمعنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه‌ی همگانی انقلاب دموکراتیک، زیرا وقتی این انقلاب همگانی بود، در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را برآورده می‌نماید، در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دموکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمی‌تواند باشد.»

مبارزه طبقاتی بین آنها امریست ناگزیر، ولی درزمینه جمهوری دموکراتیک، این مبارزه عمیق‌ترین و وسیع‌ترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان همانند هر پدیده‌ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن، حکومت مطلقه سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضدانقلاب، وحدت اراده پرولتاریا و دهقانان ممکن است، زیرا وحدت منافع وجود دارد. آینده آن، مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگروزمزد با صاحب کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیرممکن است. در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری می‌رود بلکه راهی است که از جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم می‌رود... پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند بدین طریق که توده دهقان رابه خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند بدین طریق که توده‌ی عناصر نیمه پرولتاریای اهالی رابه خود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً درهم شکند و ناپیگیری دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد... سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است، به اینجهت تو باید بمثابة پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی، مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدیترین طرز در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آنرا نیز به عهده خود گیری. به اینجهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای محدود نمائی بلکه بر عکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آنرا نیز در برگیرد. به اینجهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای رانادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت عملی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب، وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابة یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزار ایسم و یکف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی» ( از جزوه: دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - ژوئیه 1905 ). در نوشته‌ای دیگر می‌خوانیم: « ما باید باتمام وسایل از قیام دهقانان و حتی از ضبط اراضی پشتیبانی نمائیم. ولی این به هیچوجه بمعنای پشتیبانی از هرگونه طرح‌های خیالی خرده بورژوا مآبانه نیست. مادامی که جنبش دهقانان جنبه دموکراتیک و انقلابی دارد، ما از آن پشتیبانی می‌کنیم. ولی وقتی که این جنبش جنبه ارتجاعی و ضدپرولتاریائی بخود بگیرد، برای مبارزه برضد آن آماده می‌شویم ( فوراً و بی درنگ آماده می‌شویم) تمام جان کلام مارکسیسم در این قضیه دوجانبه است و فقط اشخاصی میتوانند آنرا ساده کرده یا بصورت یک قضیه واحد و بسیط در آورند که مارکسیسم را درک نمی‌کنند... ما پس از انجام انقلاب دموکراتیک بلافاصله و درست به میزان نیروی خود که نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل باشد، انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود. ما هوادار انقلاب پی در پی هستیم. مادر نیمه راه توقف نخواهیم کرد. اگر ما هم اکنون و بلا درنگ وعده هرگونه اجتماعی کردن نمی‌دهیم همانا آنست که از شرایط واقعی این قضیه آگاهیم و آنرا پرده پوشی نمی‌کنیم، بلکه مبارزه طبقاتی جدیدی را که در اعماق توده دهقانی در حال نضج است افشاء می‌سازیم... ( از مقاله: روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان - سپتامبر 1905 ).

اختلاف بزرگ لنین با تروتسکی در آن زمان روسیه بر روی نقش دهقانان بعنوان متحد طبقه کارگرو بسیج و متشکل کردن وسیع‌ترین نیرو بود که نقل قولهای بالا از لنین گویای این اختلافات هستند. تروتسکی برخلاف لنین تنها با شعار به ظاهر چپ و در محتوی ضد مارکسیستی به نفی نقش دهقانان به عنوان متحد موقت پرولتاریا می‌پرداخت. لنین درباره نظریه تروتسکی نوشت: «تئوری نوظهور تروتسکی امر دعوت به مبارزه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را از بلشویک‌ها به عاریت گرفته است و انکار نقش دهقانان را از منشویک‌ها» ( مقاله: دو انقلاب ). نظریات لنین درباره انقلاب روسیه غالب گردید و از همین روانقلاب دموکراتیک فوریه 1917 و انقلاب سوسیالیستی اکتبر به پیروزی رسیدند. در حالیکه حتی تروتسکی به صحت نظریه لنین اقرار کرد و نوشت: « اتحاد انقلابی دوطبقه ستم کشیده، نبوغانه توسط لنین پیش‌بینی شده و مدت‌ها پیش از وقت توسط او آماده گردیده بود» ( تروتسکی - در دفاع از انقلاب روسیه - 1932 ) برخی از تروتسکیست‌های امروزی که گویا حتی اطلاع ضروری از نوشتجات تروتسکی و در ضمن تضادگویی‌ها و دروغ‌گویی‌های او ندارند، هنوز هم مدعی اند که لنین، به ضرورت انقلاب سوسیالیستی برای روسیه در آن سالها بی توجه بوده است. نقل قولهای نسبتاً طولانی بالا از آنچه آورده شد که پاسخی باشد به آن کسان که

گویا جزنگاهی سطحی به برخی نوشتجات تروتسکی، مطالعه آثار لنین را ضروری ندانسته اند. علیرضا بیانی که همچنان زحمت مطالعه آثار لنین را ضروری نمی‌داند و نمی‌خواهد از چارچوب تکرار این یا آن نقل قول ساختگی تروتسکی فراتر رود، در انتقاد به مقالهٔ مناسبات لنین و تروتسکی مدعی می‌شود که غیرانضمامی و نگاه انتزاعی است. این دانش پژوه !! واژه های سیاسی بدون اینکه از معنای انضمامی و انتزاعی در یک مقاله آگاهی داشته باشد تصور می‌کند با توسل به دو کلمه ی نامربوط، جان کلام را ادا کرده و در نتیجه پاسخگوئی مناسب را انجام داده است. این آقا باید بداند که انضمام در زبان فارسی به معنای پیوستن چیزی به چیز دیگر و ضمیمه کردن میباشد و معنای انتزاعی عبارتست از جدا سازی از موضوع و گسستن از موضوع مربوطه. هرگاه نقل قولهای آورده شده از لنین این چنینی بوده اند، وظیفه این است که نمونه هائی نشان داده شوند و نه آنکه بایک کلی گویی بی ربط، فرار از پاسخگوئی را برگزید. تمامی نقل قولهای ذکر شده از لنین همراه با ذکر مآخذ، عنوان مقاله و تاریخ نگارش میباشد. این بدان معناست که خواننده به راحتی میتواند به منبع نقل قول مراجعه کرده، صحت و سقم و موضوع مورد مشاجره را بررسی کند. با یک مثال، روشن تر کنیم که انتزاع چگونه عملی است. در بالا نقل قولی نسبتاً طولانی از لنین درباره انقلاب روسیه و نقش دهقانان آورده شد. در آن مقاله و نقل قول، سخن از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان رفته است. هرگاه شخصی این جمله را از ارتباط مشخص و پیوسته با مضمون و مورد مقاله و مشاجره جدا کرده و مدعی شود که لنین همواره و در کلیه مراحل تاریخی برای روسیه و یا تمامی کشورهای مشابه آن چنان رهنمودی را داشته است، عامداً یا سهواً عملی انتزاعی را پیش گرفته است. انضمام یک نوشته یا مقاله نیز زمانی ضرورت پیدا میکند که یا جنبه ی تکمیلی داشته باشد و یا توضیحی است که چون به عللی از جمله احتراز از طولانی شدن، در نوشته مورد بحث گنجانیده نشده است، و در نتیجه ضمیمه می‌شود که درباره ی هیچ یک از نقل قولهای ذکر شده چنین ضرورتی وجود نداشته است، زیرا تمامی نقل قولها همراه با عنوان مقاله، منبع و تاریخ و در نتیجه گویا بوده‌اند. آیا بهتر نبود که جناب بیانی به جای یک جمله پردازی بی ارتباط برای توجیه تروتسکی، حتی اگر برای نمونه هم شده باشد نشان میداد که در کدام مورد و چگونه آن انتزاعی ادعائی روی داده است و یا در چه موردی ذکر یک یا چند انضمام ضرورت داشته است؟. میدانیم که چون چنین نمونه‌ای وجود ندارد، لذا منتقد نا آشنا به نوشتجات لنین و بیزار از لنین و لنینیسم، به آن شیوه نابخردانه توسل بسته است.

دروغگوئی و تحریف رویدادهای تاریخی، سبک کار همیشگی تروتسکی بوده است. بهنگام کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات روسیه، بحث درباره حکومت موقت انقلابی یکی از مسائل مورد مشاجره بین بلشویک ها و نوایسکرائیها (منشویک ها و تروتسکی) بود. در آن کنگره قطعنامه ای به تصویب رسید که بیان نظر بلشویکها بود و تماماً در تقابل با نظریه تروتسکی درباره انقلاب روسیه قرار داشت. تروتسکی در صفحات 208 تا 211 کتاب خود بنام "زندگی من" مدعی است که نوشته ای را به کراسین، یکی از اعضای کمیته مرکزی در آن زمان، میدهد که همان نوشته به عنوان قطعنامه کنگره تصویب شد!! تروتسکی در نتیجه گیری چنین آورده است: «تذکر این نکته زیادی نیست که قطعنامه کنگره سوم درباره حکومت موقت، صداریه عنوان حربه ای علیه تروتسکیسم به کار رفته است. پروفیسورهای سرخ استالینیست اطلاع ندارند که علیه من، به عنوان حربه ی لنینیسم سخنانی را به کار می‌برند که من خود آنها را نوشته ام» عجب!! یک قطعنامه در برگیرنده نظر بلشویکها در کنگره به تصویب میرسد که کاملاً مخالف هسته اصلی نظریه تروتسکی است و این شخص مدعی می‌شود که به قلم اوست. آیا قابل قبول است که شخصی نوشته‌ای را که کاملاً مغایر با نظرش می‌باشد آماده کرده، به کنگره ارائه داده و به تصویب برساند؟ چنین شخصی را بایستی واقعاً ناقص العقل دانست. این دروغگوئی و تحریف برای چیست؟ تروتسکی میخواهد بر ای خود، سابقه بلشویکی بسازد و لذا به چنین دروغ مسخره و احمقانه ای متوسل میشود. این تنها نمونه این نوع دروغگوئی خنده دار نیست. او در همان کتاب "زندگی من" مدعی است: «در چهارم ژوئن در کنگره شوراهای، بمناسبت حمله ای که کرنسکی آنرا در جبهه جنگ تدارک می‌دید، اعلامیه ای به نام فراکسیون بلشویکها خوانده شد که من آنرا تنظیم کرده بودم» (صفحه 374 فارسی). تروتسکی به عنوان عضو حزب بلشویک یک ماه بعد یعنی در ماه ژوئیه پذیرفته شد و هنوز به عضویت در فراکسیون بلشویکها در نیامده بود. آیا در حزب بلشویک کسی پیدا نمی‌شد که قادر باشد یک اعلامیه ای را تنظیم کند و حتماً می‌بایستی به تروتسکی متوسل می‌شدند؟! شاید بایستی سپاسگزار!! تروتسکی باشیم که به همین اندک قناعت کرده و مدعی نشده است که تمامی نشریات حزب نیز در آن زمانیکه او هنوز پشت در حزب منتظر برای عضویت بود، به قلم وزیر نظر او انتشار یافته است!!

انقلاب 1905 به پیروزی نرسید. دوران اختناق شدید و تعقیب کمونیستها از سوی حکومت تزاری دگر بار شدت گرفت و عناصر متزلزل، نظاره گری را بر ادامه مبارزه انقلابی ترجیح دادند. در این دوران لنین بر تلفیق مبارزه مخفی و علنی پافشاری داشت تا هم استحکام حزبی را تضمین کرده و همچنین پیوند حزب باتودها را مستحکم سازد. مبارزه لنین در درون سوسیال دموکراسی روسیه در دوسوی جریان می یافت. راستها یعنی منشویکها خواهان مبارزه علنی و تبدیل حزب به یک ارگان علنی بودند و اتروویستها که ادعای دروغین چپ داشتند، خروج نمایندگان سوسیال دموکراسی را از دوما (مجلس انزمانی) و سایر تشکلات مجاز، طلب میکردند. در عمل هر دو گروه منشویکها و اتروویستها، انحلال تشکیلاتی حزبی را در نظر داشتند، یکی از طریق توسل به علنی گرائی کامل و قانونی و دیگری با انصراف کامل استفاده از امکانات علنی و در نتیجه قطع ارتباط باتوده ها. تعداد عناصر معدودی نیز هنوز در پی آشتی دادن نیروهای دست راستی یعنی منشویکها با کمونیستهای راستین یعنی بلشویکها بودند که به «سانتریست ها» ملقب شده بودند. تروتسکی جزء سانتریستها بود و به عبث تلاش داشت که بلشویکها را با منشویکها آشتی دهد، وحدتی که به هیچ وجه امکان پذیر نبود زیرا وحدت دو ایدئولوژی، دواستر اثری متفاوت و دوبرنامه گوناگون بایکدیگر امکان پذیر نبود و در صورت تحقق، تن دادن به راست روی و انحلال طلبی بود. در این دوره است که تروتسکی در همکاری با منشویکها حمله به بلشویک ها را در صدر برنامه خود دارد. لنین در آن زمان درباره تروتسکی اظهار داشت: «تروتسکی تمام دشمنان مارکسیسم را گرد هم می آورد... تروتسکی تمام کسانی را که تباهی ایدئولوژیک برایشان گرامی است، جمع میکند، تمام کسانی را که به دفاع از مارکسیسم اعتنائی ندارند و تمام عناصر عامی را که نمی فهمند دلایل مبارزه چه هستند و میلی هم به آموختن، اندیشیدن و یافتن ریشه های ایدئولوژیک اختلاف نظر ندارند، متحد می سازد. تروتسکی در این دوران اغتشاش، تفرقه و تزلزل، به آسانی میتواند قهرمان یک ساعته از کار درآید و تمام عناصر پرست را دور خود جمع کند. ولی هر قدر این تلاش آشکارتر به کار رود، شکستش دیدنی تر خواهد بود... تروتسکی با فرومایگی خود را می فریبد، حزب را می فریبد و پرولتاریا را می فریبد» (از: نامه به هیأت مقیم درون روسیه کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات روسیه - دسامبر 1910). نقل قولهای بین سالهای 1910 تا 1912 در مقاله «مناسبات لنین با تروتسکی» در چنان ارتباطی هستند.

در سال 1912 بلشویک ها تحت رهبری داهیانة لنین تصمیم به قطع کامل ارتباط تشکیلاتی با منشویک ها و سایر جریانات ضد مارکسیستی سوسیال دموکراسی روسیه از جمله سانتریستها (تروتسکی) گرفتند و ایجاد حزب بلشویک را اعلام داشتند. تروتسکی که نتوانسته بود بلشویکها را قانع به سقوط در منجلاب منشویکی و انحلال طلبی بکند، همکاری و همدردی خود با منشویکها را مستحکم تر کرد و تلاش داشت تمامی انحلال طلبان و ضد بلشویک ها را در یک بلوک به نام «بلوک اوت» گرد هم آورد تا به پندار و آرزوی ارتجاعی اش یعنی تلاشی حزب بلشویک تحقق بخشد. «بلوک اوت» باشکستی مفتضحانه مواجه و از هم پاشیده شد. نقل قولهای آورده شده از لنین مربوط به سالهای 1912 تا 1914 در مقاله «مناسبات لنین با تروتسکی» درباره نظریات و اقدامات ارتجاعی تروتسکی در این دوره است. پس بيمورد نبود که لنین نوشت: «تروتسکی خوش خدمت از دشمن خطرناک تر است» (از مقاله: نقض وحدت در پرده ی فریادهای وحدت طلبی - مه 1914) و «هدف تروتسکی آنست که با خاک پاشیدن به چشم کارگران، انحلال طلبی را مخفی کند... با تروتسکی بحث ماهوی کردن غیر ممکن است زیرا او هیچ عقیده پابرجائی ندارد... در مورد چنین فردی، باید وی را به عنوان دیپلماتی از پست ترن قماش رسوا کرد» (از مقاله: درباره تروتسکی و یک پلاتفرم حزبی مشخص - دسامبر 1912).

کشورهای امپریالیستی از سال 1913 خود را برای آغاز یک جنگ جهانی آماده میکردند و در طبل دروغین دفاع از میهن می کوبیدند تا با تحمیق توده ها بتوانند بمنظور گسترش مناطق نفوذی وزیر سلطه خود آن ها را به کشتارگاه ها بکشانند. لنین و حزب بلشویک با قاطعیت تمام به مقابله با جنگ جهانی برخاستند و شعار تبدیل جنگ جهانی به انقلاب برای سرنگونی ارتجاع داخلی را مطرح ساختند. بسیاری از سوسیال دموکراتها در روسیه و سایر کشورهای اروپائی به پابوسی بورژوازی کشور خودی تن دادند و عده ای نیز با طرح شعارهایی همچون «صلح به هر قیمت» و «نه پیروزی و نه شکست» عملاً به مخالفت با اقدامات انقلابی جهت سرنگونی ارتجاع کشور خودی و در نتیجه تثبیت حاکمیت امپریالیستی پرداختند. از این جمله بودند کائوتسکی در آلمان و سران منشویکها در روسیه. تروتسکی در این صف عرض اندام می کرد. تروتسکی در نامه ای به تاریخ آوریل 1913 به چخئیزه منشویک، همدلی و هم زبانی خود را با او چنین اعلام داشت: «لنین، مثل دیوانه ای، شجاعانه بر سر مسائل عامیانه داد و فریاد به راه می اندازد، چون او در این قبیل کارها استاد است و خیلی ماهرانه

از هر پس ماندگی جنبش کارگری در روسیه بهره می گیرد، مرتب جنجال درست می کند». بزعم تروتسکی آگاهی دادن به کارگران جهت مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و تبدیل آن به انقلاب برای سرنگونی ارتجاع حاکم بر کشور خودی، و همچنین آگاهی دادن به پرولتاریا برای حزبیت و مبارزه علیه انحلال طلبی، مسائل عامیانه بوده اند ولی همدستی و هم زبانی با منشویکها و کائوتسکیستها یعنی کمک به بقای سیادت این یا آن کشور امپریالیستی و دعوت کارگران به انحلال طلبی و احتراز از حزبیت، گوئی اقدامی علیه یک دیوانه و بدوراز جنجال بوده است. از نظر لنین سکوت در برابر آن مواضع ارتجاعی ناشایست بود و لذا در یک سری مقالات از 1913 تا پایان جنگ جهانی اول به افشای مواضع کائوتسکی و کائوتسکیستها در اروپا و از جمله تروتسکی پرداخت و در مورد تروتسکی نوشت: «راکوفسکی و ایضاً تروتسکی، به نظر من همه از مضرترین کائوتسکیستها هستند، بدین معنی که همه آنها به نحوی از انحاء طرفدار وحدت با اپورتونیستها هستند، همه ی آنها به نحوی از انحاء اپورتونیسم را آرایش می دهند و همه ی آنها به جای مارکسیسم انقلابی، اکلکتیسم را ترویج می کنند» (از: نامه به کولونتای - اوت 1915) و در نامه ای دیگر خاطر نشان ساخت که: «اختلاف ما با تروتسکی بر سر چیست؟ شما لابد به دانستن این موضوع علاقمندید. خلاصه بگویم، او یک کائوتسکیست است، بدین معنی که او طرفدار اتحاد با کائوتسکیستها در انترناسیونال و با گروه پارلمانی چخئیدزه در روسیه است. ما مطلقاً با چنین اتحادی مخالفیم. چخئیدزه حقیقت هم نظری خود را با کمیته سازماندهی و کسانیکه در کمیته جنگ شرکت می کنند، با پوششی از الفاظ استتار میکند» (نامه به هانریت رلاند - هلست - 8 مارس 1916). لنین در نامه ای دیگر، تروتسکی را این چنین توصیف می کند: «تروتسکی به آنجا آمد و این شارلاتان بفوریت در تبانی با جناح راست نشریه ناوی میر علیه جناح چپ سمیروالد دست به کار شد. تروتسکی اینگونه است، او همواره همان می ماند که بود: یک حقه باز کامل، یک شیاد، که اداهای چپ گونه درمی آورد ولی تا جائیکه قادر است به راست ها یاری می رساند» (نامه به اینس آرماند - 19 فوریه 1917). توجه داشته باشیم که دآوری لنین درباره تروتسکی لحظه ای نیست بلکه بیان میدارد که تروتسکی همواره همان می ماند که بود یعنی شارلاتان، شیاد، حقه باز کامل و شخصی که به راست ها یاری میرساند.

یکی از توضیحات یا بهتر بگویم توجیهات جناب بیانی در عادی جلوه دادن خصوصیات که لنین درباره تروتسکی می نویسد، اینگونه است: «توگوئی این اختلافات، آنهم در میان رهبران برجسته جنبش سوسیالیستی امری غیر طبیعی است» و در ادامه می آورد: «آن مناسبات هر چه بود در کادر کمونیستی و ضرورت انکشاف نظرات سوسیالیستی بود» و بالأخره «مناسبت لنین با تروتسکی با هر درجه اختلاف، مناسبات بین دو مارکسیست انقلابی در کادر انقلابی بود». بیایستی به این تروتسکیست نا آشنا به مارکسیسم - لنینیسم یاد آور شد که از کی و چه زمانی، شخصی که همواره با منشویکها نرد عشق می باخت، انحلال طلبی و ضد حزبیت را پیشه کرده بود، با کائوتسکی همراه شد، تا جائیکه قادر بود به راستها یاری رسانید و تلاش کرد با امپریالیستهای فرانسوی و انگلیسی عهد مودت ببندد و آنرا به دروغ و شیادانه به لنین نسبت داد، با فاشیستهای آمریکائی و ارتجاعی ترین جناح ضد کمونیستی آنجا در مبارزه علیه کمونیستها همراه شد و حتی در خدمت نازیهای آلمانی درآمد، از جمله رهبران برجسته جنبش سوسیالیستی شناخته میشود؟ بگذار تمامی ضد کمونیستها، مطبوعات بورژوازی سراسر جهان به تمجید از تروتسکی بپردازند و سعی کنند او را به عنوان یک کمونیست نمونه نشان دهند، اما هیچ کمونیست واقعی یافت نمیشود که تروتسکی را به عنوان حتی یک سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم بشناسد تا چه برسد به یکی از رهبران برجسته.

گویی جناب بیانی مفهوم و معنای شارلاتان، شیاد، حقه باز کامل، خطرناک تر از دشمن، خیانت و... را نمیداند و متوجه نیست که این الفاظ و نسبت ها بار سیاسی دارند و نه تنها بین رهبران برجسته جنبش سوسیالیستی متداول نبوده و نیست بلکه حتی در بین احزاب بورژوائی نیز رایج نمی باشد. بیانی با عادی و طبیعی جلوه دادن آن الفاظ و خصوصیات در بین کمونیستها، به جنبش کمونیستی توهین میکند و قصد لجن مالی کردن این جنبش را دارد. از یک مدعی پیروی از تروتسکی انتظاری دیگر نمی شود. جناب بیانی جنبش کمونیستی را تا سطح یک جماعت اوباشان حلقه زده به دور این یا آن آخوند فلان مسجد پایین می آورد و میخواهد لومپنیسم را جایگزین اخلاق و سبک کار کمونیستی کند. از شخصی که در تشکل سیاسی خود، به مخالفین نظرو اعمالش در آن تشکل یعنی به دیگر تروتسکیستها در یک گروه تروتسکیستی می گوید: «ای کثافت آشغال... یقه تو آشغال کثافت را جوری بگیرد که دیگر به خودت اجازه خوردن گلهای بزرگتر از دهانت ندهی، مردیکه آشغال... احق کاسبکار» (از جزوه: دلایل شکل گیری کمیسیون مبارزه با...) چه انتظاری

جز آن می‌توان داشت که بدترین الفاظ با بارسیاسی سنگین را غیرطبیعی نداند. علیرغم تصور جناب بیانی، جنبش کمونیستی یک تجمع از لومپنها و اوباشان نیست که بیان بدترین خصوصیت سیاسی در مورد این یا آن شخص طبیعی و عادی باشد. اگر کسی در یک تشکل سیاسی، شارلاتان، شاید، خطرناک تر از دشمن وحقه باز باشد، جایی در آن تشکل ندارد زیرا آن شخص، منافع و مقاصد شخصی را به منافع جمعی، به اهداف تشکل سیاسی و در مورد تشکل سیاسی کمونیستی، به منافع پرولتاریا و سایر زحمتکشان، ترجیح میدهد. البته از یاد نبریم که تروتسکی گفته بود: «وسیله را فقط هدف میتواند توجیه کند» و زمانیکه منافع شخصی و ارجحیت آن بر منافع جمع به عنوان هدف در صدر برنامه قرار گیرد، کافی است به سبک تروتسکی یک چاشنی چپ نمائی بر آن افزود، از جمله اضافه کرد برای خدمت به جنبش کارگری. به عبارت ساده تر بر اساس منطق و سبک کار تروتسکی، شخص خودش هدف را که همانا منافع شخصی است تعیین میکند، شخص خودش وسیله در خدمت به این هدف را معین می‌سازد و خودش مدعی می‌شود که آن‌ها تماماً در خدمت به جنبش کارگری است. این شخص هر دروغ، تحریف، دشنام، بدگویی، تخریب، همکاری با دشمنان مارکسیسم، فریب و... را برای خود مجاز می‌شمارد چون در خدمت به هدف شخصی مورد نظرش هستند. زمانیکه لنین در مورد تروتسکی سخن می‌گفت، آن خصوصیات تروتسکی را در نظر داشت و به شوخی طرح نمی‌کرد بلکه کاملاً جدی بیان میداشت و به بارسیاسی آن‌ها آگاهی کامل داشت.

تروتسکی پس از 14 سال همکاری نزدیک با منشویک‌ها، انحلال طلبان و سایر جریان‌های ضد مارکسیستی که همواره همراه با دروغگوئی، تحریف، فریب و... بود، بالأخره در ژوئیه 1917، زمانیکه در آنروز قرار گرفته بود، پس از اعلام پذیرش نظریات لنین و بلشویکها که در آنزمان تبلور مشخص خود را در تظاهرات آوریل یافته بود، به عضویت حزب بلشویک پذیرفته شد. تروتسکی در تمام مدت حیات لنین پس از انقلاب اکتبر، کلامی در مورد تضاد مارکسیستی اقتباسی از پارووس یعنی انقلاب پرماننت بر زبان نیارودولی سالیانی بعد، پس از مرگ لنین بمنظور فریب کمونیستها و تخریب چهره سیاسی لنین، مدعی شد که گویا لنین در سال 1919 در یک صحبت پنهانی در گوشه درباره نظریه انقلاب پرماننت به بوفه - معاون تروتسکی در کمیسیون مذاکرات صلح با آلمان و در کمیسیون امتیازات - گفته بود «آری تروتسکی حق داشته است» و جناب بیانی که با تقلید از تروتسکی، دروغگوئی و تحریف را پیشه کرده است، مینویسد: «چگونه برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک و دیکتاتوری کارگران و دهقانان مورد نظر لنین به نفع انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا تکامل یافت و نقش تروتسکی در این روند چه بود». درباره نقش تروتسکی پس از انقلاب اکتبر، چه در مورد تلاش بر تعویق انداختن زمان انقلاب، چه در مورد ترخیص ارتش و تخریب در روند خاتمه جنگ با آلمان، چه در مورد همدستی تروتسکی با امپریالیستهای فرانسوی و انگلیسی بمنظور ادامه‌ی جنگ، چه در مورد نقش خرابکارانه تروتسکی در جنگ داخلی (علیه دنیکن، علیه کلچاک و حمله به لهستان)، چه در مورد نظامی کردن اتحادیه‌های کارگری و چه در مورد فراسیون بازی حزبی، چند کلامی همراه با ذکر نظریات لنین که صد درصد در مخالفت با نقش مخرب تروتسکی بودند، در مقاله مناسبات لنین با تروتسکی آوردیم و باز هم سخن خواهیم گفت. در ابتدا اندکی به آن دروغگوئی بزرگ تروتسکی و تقلید مسخره آمیز مقلدان او بپردازیم. بگذاریم لنین سخن گوید: «وظیفه‌ی عمده‌ی پرولتاریا و دهقانان تهیدست تحت رهبری وی در هر انقلاب سوسیالیستی، و بنابراین در انقلاب سوسیالیستی روسیه که ما در 25 اکتبر سال 1917 آغاز نموده ایم - عبارتست از... (از مقاله: وظایف نوبتی حکومت شوروی - آوریل 1918) تصورکنم که هم تروتسکی و هم احیاناً جناب بیانی، معنای آغاز را فهمیده باشند. چرا لنین 25 اکتبر را زمان آغاز میدانند و همان زمان مشاجره در سال 1905 را به عنوان آغاز اعلام نکرده بلکه از 25 اکتبر 1917 نام برده است، زیرا «نخستین وظیفه‌ی هر حزبی که آینده بوی تعلق دارد، عبارتست از اقناع اکثریت مردم به صحت برنامه و تاکتیک خود... زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه، چنانکه آخرین کنگره شوراها در مسکو بی چون و چرا نشان داد، دانسته و فهمیده هوادار بلشویکها هستند» (همانجا) و انقلاب فوریه 1917 و سالهای درپی آن نقش ارزنده‌ی او در آگاهی و تشکل کارگران و دهقانان تهیدست داشتند. تروتسکی به تقلید از پارووس فکر میکرد با شعار دادن و موعظه و بدون جلب توده‌ها، امکان انقلاب سوسیالیستی موجود است. لنین بدرستی در همان سال 1905 طرح میکرد که: «ما پس از انجام انقلاب دموکراتیک بلافاصله و درست به میزان نیروی خود که نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل باشد، انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود. ما هوادار انقلاب پی در پی هستیم. مادر نیمه را توقف نخواهیم کرد». مسأله مهم در روسیه آنزمانی (1905 و چندسال پس از آن) بر این بود که حزبیت بلشویکی را استحکام و اتحاد رزمنده کارگران و دهقانان را تحت رهبری پرولتاریا تحقق بخشید تا راه

برای آغاز انقلاب سوسیالیستی هموار گردد. انقلاب سوسیالیستی، اقدام عملی سترگی است که تحقق آن با موعظه و شعارهای توخالی و بی مایه امکان پذیر نیست. تروتسکی دروغگو و تحریف کننده وقایع تاریخی مدعی شد که گویا لنین در سال 1919 درباره ی اختلاف بر روی روند انقلاب روسیه به بوفه گفته بود « آری، تروتسکی حق داشته است ». چه خوب که آثار لنین در دسترس میباشند و سندی واضح و روشن در رد این دروغگوئی بزرگ تروتسکی و رسوائی او پدیدار شد که همان دروغها را در شکلی مشابه تکرار می کنند، هستند. لنین در سال 1921 یعنی دو سال پس از تاریخ ادعائی تروتسکی نوشت: « وظیفه مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا دموکراتیک بود، یعنی بر انداختن بقایای نظامات قرون وسطائی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیه روسیه از وجود این بربریت، از این ننگ و از این بزرگترین ترمز هر گونه فرهنگ و هر پیشرفتی در کشور ما. و ما بحق می بالیم که این تصفیه را بسی با عزم ترو و سریع ترو و جسورانه ترو و کامیابانه ترو پردازمانه ترو از نقطه نظر نفوذ در توده های خلق و در قشرهای عظیم آن، عمیق تر از انقلاب کبیر فرانسه، که متجاوز از 125 سال پیش واقع شد، انجام داده ایم» ( لنین - از مقاله: بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر) . لنین در همان مقاله ادامه میدهد: « برای آنکه فتوحات انقلاب بورژوا دموکراتیک را برای خلقهای روسیه تحکیم کنیم، می بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل انقلاب بورژوا دموکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و بمثابهٔ محصول فرعی کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی - پرولتاری خودمان حل می کردیم. ما همیشه می گفتیم رفرم، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما می گفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا - دموکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است ... نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می یابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل میکند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می نماید. مبارزه و تنها مبارزه است که معین می کند تا چه حدودی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد» ( همانجا ). گویی لنین بهنگام نگارش این مقاله میدانست احتمالاً در آینده، جاعلینی پیدا خواهند شد که با تحریف وقایع تاریخی به سوء استفاده از چهره ی انقلابی این بزرگ مرد کمونیسم پردازند، لذا ضروری دانست آنچه را که در 1905 بیان داشته بود، مجدداً بازگو کند که چگونه تحقق یافته اند. لنین همانگونه که در همان سال 1905 نوشته بود، اعتقاد به انقلاب پی در پی داشت و این انقلاب با یاوه گوئیها و موعظه های تروتسکی درباره انقلاب روسیه، بسیار تفاوت ماهوی داشت. به آن دروغ تروتسکی از جنبه ای دیگر نگاه افکنیم. تروتسکی مینویسد: « پس از ورود به پترزبورگ به کامنف گفتیم که دیگر میان من و تزه های معروف به تزاوریل لنین فاصله وجود ندارد» ( زندگی من ). در تزه های آوریل می خوانیم: « مادام که ما در اقلیت هستیم، کارمان انتقاد و توضیح اشتباهات است و در عین حال لزوم انتقال تمام قدرت بدست شوراهای نمایندگان کارگران را تبلیغ می نمائیم تا توده ها بکمک تجربه ی خود از قید اشتباهات خویش برهند. 5 - جمهوری پارلمانی نه - زیرا این رجعت از شوراهای نمایندگان کارگران به جمهوری پارلمانی گامی است به پس - بلکه استقرار جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و بزرگان و دهقانان در سراسر کشور. از پائین تا بالا ... 8) وظیفه (تکیه از لنین) مستقیم امروز ما معمول داشتن سوسیالیسم نیست بلکه فقط اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است» ( لنین - از مقاله: راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر - آوریل 1917). بنابر نظر لنین، وظیفه ی مستقیم بلشویکها در ماه آوریل برقراری سوسیالیسم نبوده است زیرا هنوز آگاهی و آمادگی توده ها چنان رشدی نیافته و بلشویکها، اکثریت شوراهای همراه با خود نداشتند و تروتسکی نیز بنابر اقرار خود در کتاب زندگی من توافق خود را با آن اعلام میدارد، یعنی اینکه تروتسکی از نظریه غیر مارکسیستی انقلاب پرمائنت پارووس اعلام انصراف کرده و نظر لنین را پذیرا می شود. بی شرمی و دون فطرتی تروتسکی را حد و مرزی نیست که برای نقاشی چهره ی آبروباخته خود به آن چنان دروغگوئی متوسل می شود و تلاش دارد لنین را تا هم سطح خود پایین بیاورد. این نقل قولها از لنین و مقالات مربوطه و همچنین اعتراف تروتسکی به پذیرش تزه های آوریل بصراحت تمام نشان می دهند که چگونه تروتسکی دروغ میگوید و نیت بر خدشه دار کردن چهره ی سیاسی لنین را در نظر داشته است. واقعاً بایستی بر حال کسانی که همچنان دروغگوئیهای تروتسکی را یگانه معیار می دانند و زحمت بررسی واقعیات تاریخی را لازم نمیدانند، گریست.

جناب بیانی به علت ناتوانی در دفاع از نظریات و اعمال ضد انقلابی تروتسکی و فرار مفتضحانه از پاسخگوئی روشن و مستدل به آنچه درباره تروتسکی در مقاله مناسبات لنین با تروتسکی آورده شده بود، مطرح میسازد که « اغلب (یا همیشه) کاشفان مناسبات لنین و تروتسکی اسنالینیست یا مائوئیست ها هستند» و آنها را



بکشانید به ابراز نظر و اتخاذ مواضع نسبت به خود استالین» و «در مرکز جریانات استالینیستی، حزب توده و اکثریت قرار داشتند». سپس آن جناب سه چهارم نوشته خود را به فحاشی به استالین اختصاص میدهد تا به تصویر باطل خود، نویسنده این سطور از طرح اشتباهات، خرابکاریها و افشای دروغگوئیها و خیانت‌های تروتسکی منصرف شود. زهی خیال باطل. کمی این فرار از پاسخگوئی را بشکافیم:

1 - در مقاله «مناسبات لنین با تروتسکی» یک سری نقل قول‌های از لنین درباره تروتسکی با ذکر مأخذ، عنوان و مورد و زمان نگارش آورده شده‌اند. وظیفه‌ی کسی که از تروتسکی پیروی می‌کند در اینست که با صراحت کامل و مستند اعلام دارد که آیا آن نقل قول‌ها صحت دارند یا نه. و در صورت صحت به علل و زمینه‌ی آنها پرداخته شود و در صورت عدم صحت، با استناد به مدارک مشخص و قابل رجوع، به نادرستی آنها بپردازد. جناب بیانی عاجز از این پاسخگوئی بوده است و در نتیجه به جای پاسخگوئی صریح و مستند، خلط مطلب میکند و توسل به یک اسلحه‌ی زنگ زده تروتسکیستی را، چاره‌گشا می‌پندارد.

2 - آیا نسبت دادن هر انتقاد ی به تروتسکی و افشای اشتباهات و خیانت‌های او به «استالینیست یا مائوئیست» چاره‌گشای فرار از پاسخگوئی میباشد؟ گیریم بزعم آن جناب منتقدین و افشاء کنندگان تروتسکی از جمله «استالینیست‌ها و مائوئیست‌ها» باشند. مگر در این حالت بایستی از پاسخگوئی و بزعم جناب بیانی از «روشنگری» سرباز زد؟ اگر فرد تروتسکیست پاسخی مستدل، مستند و درخور دارد بایستی روشن و صریح آن را بیان دارد و نه اینکه به خیال خود با یک انتساب بی‌مورد به قول معروف فرار را بر قرار ترجیح دهد. جناب بیانی عاجز از آن پاسخگوئی بوده است و به جای پاسخگوئی صریح و مستند، خلط مطلب می‌کند و توسل به یک اسلحه‌ی زنگ زده تروتسکیستی را، چاره‌گشا می‌پندارد.

3 - پیشنهاد آنها «را بکشانید به اظهار نظر و اتخاذ مواضع نسبت به خود استالین» برای چی و به چه منظور است؟ اگر منظور نقد بر استالین و دوران رهبری استالین است، خوب شما آنرا انجام دهید. آیا کسی مانع این عمل شما شده است. تا کنون دهها بار تنها با توسل به این یا آن دروغگوئیها و خود بافته‌های تروتسکی انجام داده‌اید. نه تنها این بلکه تمامی مطبوعات و خبرگزاریهای بورژوائی و حتی جمهوری اسلامی مملو از اکاذیب در مورد دوران رهبری استالین و در عین حال تمجید و بزرگ نمائی از تروتسکی است. معلوم نیست چرا بایستی از افشاگری درباره تروتسکی دست برداشت و به استالین پرداخت. مگر نه این است که در دفاع از تروتسکی عاجزید و مجبورید به دروغگوئیهای شخص شخیص!! تروتسکی و دروغهای خروشچف ویلسین و مطبوعات بورژوائی متوسل شوید. مسلم است که در بررسی از ساختمان سوسیالیسم در کشور شوراهای و آموزشهای لازم از آن دوره می‌بایستی به خدمات و اشتباهات استالین نیز پرداخت. ولی چرا بایستی افشاگری از تروتسکی دروغگو و خیانت پیشه را فراموش کرد و به جای آن به انتقاد از استالین کشیده شد. هر بررسی جای خود را دارد و نبایستی به علت عجز از دفاع اصولی و مستند از تروتسکی، موضع بحث را تغییر داد. استالین در سال 1924، زمانیکه زینویف و کامنف و کمیته‌های لنینگراد خواهان اخراج تروتسکی به علت اعمال تخریبی و ضد حزبی او شدند، مانع اخراج تروتسکی شد. و تنها به انتقاد اکتفا کرد و او را از مسئولیت کمیساریای دفاع ملی، معزول کردند. مسلم است که بایستی با اتکاء به اسناد معتبر حزبی به بررسی این مورد پرداخت که آیا استالین برحق بوده یا نه و می‌بایستی در همان زمان با پیشنهاد اخراج، اعلام توافق می‌کرد. نمونه دیگر درباره خرابکاری و خیانت خروشچف بهنگام برگزاری دادگاهها در مسکو میباشد که خروشچف مورد مواخذه قرار گرفت و تنزل مقام یافت. آیا اوسزواراخر اچ بوده است یا نه. و برخی موارد دیگر. آقایان تروتسکیست، اگر شما به مدارک مستند قابل اعتماد دسترسی دارید، یا این کار را انجام دهید یا در اختیار دیگران از جمله نویسنده این سطور بگذارید تا انجام شود. شرط بر آنست که مستند، واقعی و معتبر باشند و چکیده از تاریخخانه پندارهای تروتسکی نباشند. جناب بیانی عاجز از پاسخگوئی به بررسی و دفاع از خیانت‌های تروتسکی است و در نتیجه به تعطیل کردن این بررسی و آموزش از آن متوسل می‌شود، خلط مطلب میکند و توسل به این اسلحه‌ی زنگ زده تروتسکیستی را چاره‌گشا می‌پندارد.

4 - اشاره به سابقه «استالینیستی» حزب توده و اکثریت، یکی دیگر از مسخره‌ترین «اکتشافات» جناب بیانی است. این شخص یا واقعاً هیچگونه اطلاعی از تاریخ ندارد یا خود را به نادانی میزند. حزب توده از سال 1957 یعنی از زمان دروغگوئیهای خروشچف تاکنون، همواره در تبعیت از خروشچف و بمانند تروتسکیست‌ها علیه استالین در تقلا بوده است. ویلسین نیز نه تنها به همان دروغهای خروشچفی ادامه داد بلکه بنابر دستور او اسناد قلابی نیز ساخته شدند که بزودی بی‌اعتباری آن با اصطلاح اسناد برملا گردید و برخی از اعضای حزب توده و بسیاری از اعضای سایر احزاب پیرو خروشچف در دیگر کشورها به اشتباه خود در تبعیت از ترهات

خروشچی پی برده وبه تصحیح باورهای نادرست خود دربررسی از استالین پرداخته اند. خنده آورتر، ادعای جناب بیانی در مورد باور اکثریت به استالین است. حتی یک سند یا یک نوشته در این باره یافت نمی شود. جناب بیانی که بنابر گواهی دوستان تشکیلاتی خود، شخصاً مدت زمانی عضوی از تشکل اکثریت بوده است، اگر در این زمینه مدرک روشن ومستندی را نشان ندهد، دلیلی بر آنست که تلاش دارد با توسل به بدنامی تشکلاتی که به دفاع از جمهوری اسلامی وسپاه پاسداران پرداختند، از پاسخگوئی به بررسی در مورد اشتباهات، دروغگوئیها، تحریفات، فریبکاریها و خیانتهای تروتسکی بگریزد. جناب بیانی با فراگیری از تروتسکی، دروغ میگوید، تحریف میکند وبه جای پاسخگوئی صریح ومستند، خلط مطلب میکند وتوسل به این یا آن اسلحه ی زنگ زده تروتسکیستی را چاره گشا می پندارد.

زمان انقلاب سوسیالیستی در روسیه نزدیک می شد. لنین وحزب بلشویک با درایت کامل روز وساعت مناسب رابر ای قیام عمومی معین ساختند ولنین در مقاله اندرزهای کناره نشین به تاریخ 21 اکتبر 1917 و همچنین مقاله نامه به اعضای کمیته مرکزی به تاریخ 24 اکتبر 1917 چگونگی پیشبرد عملیات سیاسی ونظامی رابر ای تسخیر قدرت، پیشنهاد کرد که بر همان روال پیشنهادی نیز پیش رفت وبه پیروزی نائل آمد. تروتسکی بر تعویق قیام پافشاری داشت، تعویقی که به معنای شکست انقلاب بود. لنین درباره نظریه شبه پارلمانتاریستی تروتسکی وبمنظور جلوگیری از شکست انقلاب، هشدار داد که: « نمی توان در انتظار نشست!! ممکن است همه چیز از دست برود!! تصرف فوری قدرت برابر است با: دفاع از مردم ( نه از کنگره، بلکه از مردم، از ارتش و در درجه اول دهقانان) در مقابل دولت کورنیلی که ورخوسکی رارانده ودومین توطئه کورنیلی راتهیه دیده است... تاریخ، انقلابیونی راکه می توانند امروز پیروز شوند( و یقیناً امروز پیروز خواهند شد) ولی چنانچه کار را بفر دا بیاندازند، بیم آن می رود بسی چیزها از دست بدهند، بیم آن می رود همه چیز از دست بدهند، در مقابل تأخیری که روا دارند، نخواهد بخشید... تأخیر در اقدام برابر با مرگ است» ( نامه به اعضای کمیته مرکزی - 24 اکتبر 1917 ) و در نوشته ای دیگر یاد آور شد: « در این امر کوچکترین تردیدی نیست که اگر بلشویکها بگذارند به دام توهمات مشروطه خواهانه، به دام آیمان به کنگره شوراها ومجلس مؤسسان، به دام انتظار برای کنگره شوراها وغیره بیافتند، این بلشویکها خائنین پستی نسبت به امر پرولتاریا خواهند بود... در چنین اوضاع واحوالی منتظر نشستن برای کنگره شوراها وغیره برابر است با خیانت به انترناسیونالیسم، خیانت به امر انقلاب جهانی سوسیالیستی» ( لنین - از مقاله: بحران فراز آمده است - 29 سپتامبر 1917 ). مخاطب لنین در این مقالات وچند نوشته دیگر، تروتسکی، این تازه عضو حزب بلشویک بوده است که از همان اوان عضویت ( ژوئیه 1917 ) در پی اجرای برنامه کارشکنی در حزب وخیانت بود. اگر در آن ایام نیت واقعی تروتسکی با توجه به سابقه ی ضد بلشویکی اش دقیقتر مورد بررسی قرار می گرفت و تنها به مثابه یک اشتباه تلقی نمی گردید، چه بسا زودتر از حزب اخراج وبه جمع منشویکی اش وزیر رهبری اکسلرد که به قول تروتسکی استاد پرارزش وی بود، پرتاب می شد، و در نتیجه از خیانتهای بعدی او جلوگیری شده بود. برای بررسی دقیق تر، به مدارک واطلاعات مستند ومعتبر درباره الزامات حزبی، توازن نیروها وکادرها، ضرورتهای حزبی، وبخصوص چگونگی ارتباطات خارج از حزبی تروتسکی در آن زمان، و... احتیاج می باشد.

تروتسکی کارشکنی رادامه داد. از عقد قرارداد صلح با متجاوزین آلمانی جلوگیری و اقدام به ترخیص ارتش کرد یعنی اینکه دست امپراطوری آلمان برای هرگونه تصرف کشورشوراها باز باشد، با امپریالیستهای فرانسوی وانگلیسی بمنظور ادامه ی جنگ وارد مذاکره شد وقولها داد که پس از رسوائی کامل به دروغ، لنین را هم نظر باخود نشان داد ( البته پس از مرگ لنین به این دروغگوئی وتهمت دست یازید )، در جبهه های جنگ با دنیکین، کالچاک ولهستان، دشمنان سوسیالیسم وکشورشوراها راپاری رسانید، بمنظور قطع ارتباط حزب باتوده ها، نظریه نظامی کردن اتحادیه ها را پیش کشید وبمنظور پیشبرد انشعاب در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، فراکسیونیسم در حزب را یعنی تشکل در تشکل را باب کرد که هر باره از لنین واکثریت شکننده حزب وتوده ها، تودهنی خورد. از آنجائیکه در مقاله ی پیشین ( مناسبات لنین با تروتسکی ) نسبتاً با تفصیل واشاره به مقالات ونقل قولهای لنین وهم چنین گفتار و اعمال تروتسکی سخن رفته است، بمنظور عدم طولانی تر شدن این مقاله، خواننده را به آن مقاله وهمچنین کتاب تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی از همین نگارنده، رجوع میدهم.

جناب بیانی در توجیه نامه وفحش نامه خود مدعی است که: « لنین در واپسین روزهای حیات خود امر مبارزه بابوروکراسی راکه به حول استالین شکل گرفته بود، به تروتسکی سپرد». سؤال بر این است که لنین چنین

وظیفه‌ای را در کدام نوشته‌های قید کرده است. تمامی نوشتجات و نامه‌های لنین در بیش از چهل جلد هر کدام چند صد صفحه‌ای موجودند. چنان ادعای دروغینی در کجا و کدام مقاله است؟ انتساب آرزوهای نقش بسته در تاریخخانه تروتسکی به لنین، توهین روشن به لنین و لنینیسم و بلشویسم است، امری که تروتسکی در تمام کوتاه مدت عضویت در حزب بلشویک و بخصوص پس از مرگ لنین دنبال کرد و البته باشکست مقتضاحانه روبرو شد. آورده شد که تروتسکی چگونه با امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی سخن بر عهد وفا داشت و تلاش کرد پس از مرگ لنین، آنرا به لنین نسبت دهد. با اشاره به مقالات لنین در این زمینه و نقل قولهای لنین در مخالفت با آن خیانت تروتسکی که از آن اقدام حتی روشن و صریح به عنوان خیانت نام برده شده بود، کذب ادعا و تهمت تروتسکی به لنین را در مقاله پیشین اثبات کردیم. همچنین دروغگوئی تروتسکی درباره ادعای دروغین هم نظری با لنین در حمله به لهستان که لنین کاملاً در مخالفت با موضع تروتسکی سخن گفته بود. درباره ی ساختگی بودن ادعای دروغین تروتسکی مبنی بر پیوستن لنین به نظریه انقلاب پرماننت پارووس - تروتسکی. نیز در بالا چند کلامی آورده شد. تروتسکی برای بی اعتبار کردن لنین و بالابردن ارزش خود - که در واقعیت امر در بی ارزشی کم نمونه بود - می نویسد: « شک نیست برای لنین در بسیاری موارد آسان تر آن بود که در کارهای جاری بر استالین، زینویف و کامنف تکیه کند تا من. لنین که همیشه در اندیشه بود که وقت و وقت خودش و دیگران تلف نشود، کوشش داشت که صرف نیرو را برای از بین بردن کشمکشهای داخلی به حداقل کاهش دهد. من برای اجرای تصمیم های خود، اسلوب کار خود و شیوه های خاص خود را داشتم. لنین این خصلت مرا خوب می شناخت و آنرا می ستود و درست بهمین دلیل خوب فهمیده بود که من برای اجرای بی چون و چرای دستورها مناسب نیستم. در این موارد او برای اجرای تکالیفش به دستیاران بی روح نیاز داشت و به دیگران روی می آورد » ( تروتسکی - زندگی من ) بهتر از این نمی شود که مدعی شد گویا لنین فردی فرصت طلب، بدون پرنسیپ انقلابی، بی مبالا و بی توجه به چگونگی پیشبرد کارها بوده است. لنین همواره طرح میکرد که « بهتر است کمتر ولی بهتر باشد » پس چگونه است که بزعم تروتسکی برای انجام بهتر وظایف به دستیاران بی روح نیاز داشت. این چرندیات تروتسکی، تنها توهین به دستیاران لنین که مانع جلوس تروتسکی بر تخت تزاری شدند، نیست، بلکه عمدتاً توهینی بی شرمانه به لنین است که گویا به ضرورت پیشبرد وظایف سوسیالیسم اعتنائی نداشته و عمدتاً در پی حفظ موقعیت خود بوده است و برای این مقصود و منظور به دستیاران بی روح نیاز داشت. این دستیاران بی روح همانهایی بودند که قادر شدند از کشوری مخروبه، یکی از مقتدرترین کشورهای جهان را بسازند، صنعت و کشاورزی ویران شده را رونق بخشند، بیکاری، بیسوادی، بی مسکنی و نابرابری جنسی را ریشه کن کنند و پوزه ی نازیهای آلمانی را بخاک بمالند و بشریت را از زیر یوغ جنایتکارترین حاکمیت قرن بیستم نجات دهند. واقعیت امر بر اینست که لنین میدانست که تروتسکی اسلوب کار خود و شیوه های خاص خود را داشت و آنها را خوب می شناخت و از همین رو در تمام دوران استقرار سوسیالیسم از اتخاذ موضع علیه تروتسکی ابا نکرد. لنین دریافته بود که تروتسکی نقشی تخریب کننده و کار شکنانه دارد. دریافته بود که تروتسکی چگونه با پیشنهاد تعویق روز قیام برای تسخیر قدرت، راه خیانت به انترناسیونالیسم پرولتری را پیشنهاد کرد. دریافته بود که تروتسکی با ممانعت در برقراری صلح با امپراطوری آلمان و دستور ترخیص ارتش سرخ، نیت نابودی کشورشورها را در نظر داشت. دریافته بود که تروتسکی در پیشنهاد همدستی با امپریالیستهای انگلیسی و آلمانی، راه خیانت و بردگی را پیشنهاد میکرد. دریافته بود که تروتسکی چگونه در برابر ارتش دنیکین، راه تسلیم را در پیش گرفته بود، لذا تنی چند از همان دستیاران بی روح را به منصب فرماندهی آن جنگ منصوب کرد و مانع شکست ارتش سرخ شد. دریافته بود که تروتسکی چگونه برنامه شکست ارتش سرخ در جنگ با کلچاک را دنبال میکرد و در نتیجه، فرمانده نورچشمی تروتسکی را معزول و طرح باصطلاح جنگی تروتسکی را ملغی کرد و با فرماندهی جدید، ارتش کلچاک را نابود ساخت. دریافته بود که تروتسکی با طرح نظامی کردن اتحادیه ها، نیت بر قطع ارتباط حزب و دولت سوسیالیستی با توده ها را دارد و تروتسکی برای به تعویق انداختن وظایف انقلاب، مباحث بیمورد ضد مارکسیستی و ساختگی را بر حزب تحمیل میکند. لنین در این باره گفت: « من ضمن این جزوه با تزه های پیشنهادی تروتسکی به کمیته مرکزی و تعمق در محتوی آنها، از کثرت اشتباهات تئوریک و نادرستی های فاحشی که در آن موجود است، دچار حیرت شدم. چطور ممکن است کسی هنگامی که پیرامون این مسأله در حزب مباحثه دامنه داری آغاز میکند بجای یک چیز سنجیده، چیزی به این بدی تهیه کند... اشتباه اصولی او در این حقیقت نهفته است که با طرح مسأله اصول در این زمان، حزب و قدرت شوروی را به واپس می راند... تزه های حاوی تعدادی اشتباهات تئوریک هستند. این رویکردی مارکسیستی به

ارزیابی نقش ووظایف اتحادیه های صنفی نیست» ( از : سخنرانی در اجلاس مشترک نمایندگان کمونیست کنگره هشتم شوراهای و... 30 دسامبر 1920) و «... به عقیده من، اوج مباحثات 30 دسامبر، قرائت تزه های رودزوتاک بود. واقعاً هم نه رفیق بوخارین و نه رفیق تروتسکی نتوانستند هیچ اعتراضی به این تزه ها بنمایند... این می رساند که تمام اختلاف نظرهای تروتسکی ساختگی است» ( از مقاله: بحران حزب - 19 ژانویه 1921). لنین در مقاله ای دیگر به نادرستی نظریات تروتسکی در مورد نظامی کردن اتحادیه ها این چنین می پردازد: « 1 - فراموشی مارکسیسم که بصورت تعریف اکلکتیکی و از نظر تئوریک نادرست رابطه میان سیاست و اقتصاد نمایان میشود. 2 - استتاریا دفاع کردن از آن اشتباه سیاسی نمایان شده در سیاست خانه تکانی اتحادیه ها، که تمام جزوه تروتسکی مملو از آن است، اشتباهی که که چنا نچه به آن اعتراف نشود و تصحیح نگردد، به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد. 3 - گام به پس در زمینه مسائل صرفاً تولیدی و اقتصادی، در زمینه مسائل مربوط به طریقه ی افزایش تولید... تروتسکی با راه انداختن جروبحث بر سر الفاظ و تزه های ناصحیح، وقت حزب را تلف کرد... امروز که 25 ژانویه است، درست یک ماه از موضعگیری رفیق تروتسکی می گذرد. اکنون آشکار است که این موضعگیری که از نظر شکل نامناسب و از نظر محتوی نادرست است... (از مقاله: بار دیگر درباره اتحادیه های صنفی، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین - 25 ژانویه 1921). در ضمن جناب تروتسکی در اینجا روحیه فراکسیون بازی خود و تخطی از دستورات حزبی را نیز نشان میدهد. او اجرای بی چون و چرای دستورات حزبی را پذیرا نبود و این خودسری از اجرای تکالیف حزبی در حالی است که شخصاً برای اتحادیه های کارگری، شیوه نظامی گری را توصیه می کرد. یعنی اینکه چون او شخص شخیص تروتسکی و کولاک زاده است، مجاز است از دستورات حزبی سرپیچی کند ولی کارگران بایستی در اتحادیه ها که تشکلی کاملاً متفاوت با حزب کمونیست هستند و اجرای دستورات آزادانه و نه اجباری است، بایستی کاملاً فرامین تروتسکی و هم پالگان اش را بی چون و چرا و بمانند یک سرباز ارتشی اجرا کنند. چگونه چنین فردی که خود مبلغ و مروج نوعی از بوروکراتیسم بوده است، می توانسته با بوروکراتسم مبارزه کند؟ چگونه شخصی که این یا آن نظریه ضدمارکسیستی اش در صورت عدم تصحیح؛ منجر به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا خواهد شد، میتواند مورد اطمینان لنین و بامأموریت مبارزه علیه بوروکراسی باشد؟ تروتسکی در آن مورد پاسخی نداشته است و در نتیجه مقلدان او نیز در مانده از پاسخگوئی هستند، تروتسکی سند مدرکی درباره آن ادعای دروغین خود نشان نداده است، هر گاه گردانندگان دستجات تروتسکیستی مدرکی مستند و معتبر در این باره نشان ندهند بایستی پذیرفت که آن ها بمنظور سود جوئی از محبوبیت لنین در فریب انسانهای نا آشنا به تاریخ انقلاب اکتر، شیدانه دروغ پراکنی و توهین به لنین میکنند که گویا لنین نه دست داشت و نه زبان که آن ادعای دروغین تروتسکی و اعوان و انصار امروزی اش را بنویسد و یا در جلسات کمیته مرکزی و حزبی طرح کند.

تروتسکی که بهنگام اقامت در شوروی می دانست ابراز تمامی جنبه های دشمنی اش با لنین، حزب بلشویک و سایر رهبران آن حزب، رسوائی و انفراد بیشتر وی را در میان توده ها در پی خواهد داشت، کلامی همچون آنچه را که در خارج به قلم آورد، نوشت و بیان نکرد. آن دروغ هائی را که او در خارج از شوروی بر قلم آورد نه برای آگاهی توده ها در شوروی بود بلکه بمنظور فریب آن بخش از انقلابیون سایر کشورها بود که احتمالاً اطلاع دقیقی از رویدادهای درون شوروی نداشتند و همچنین برای یاری رسانی به مطبوعات و مقامات کشورهای امپریالیستی در پخش شایعات درباره جماهیر شوروی. در سال 1926 دو طرح سیاسی - اقتصادی در درون حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مورد تبادل نظر عمومی و رأی گیری قرار گرفت. یکی طرح استالین و اکثریت کمیته مرکزی و دیگری طرح تروتسکی و اقلیتی ناچیز از کمیته مرکزی بودند. پس از چندین هفته بحث و تبادل نظر عمومی حزبی تعداد 724 هزار عضو حزبی با طرح اکثریت کمیته مرکزی و تنها 4000 عضو با طرح تروتسکی و همفکران و همدستان آن روزی اش اعلام موافقت کردند یعنی تنها اندکی بیشتر از نیم درصد با طرح تروتسکی توافق داشتند. تروتسکی سرافکنده و شکست خورده، در پی براه اندازی یک تظاهرات ضد حزبی و ضد دولتی با همکاری افراد وابسته به گارد سفید و منشویکهای سابق برآمد. صفوف فشرده کارگران و فادار به حزب کمونیست به مقابله برخاستند و متهورانه آن عمل ارتجاعی را به ناکامی کشانیدند. سالیانی بعد، زمانیکه تروتسکی در سطح جهانی نیز منفردتر می شد، اعتبار کشور شوراهای فزونی می یافت و برنامه های تروتسکی و اندک پیروانش در ترور رهبران حزبی و دولتی و خرابکاری در بخشهای اقتصادی و نظامی و اجتماعی کشور نتوانستند باردهی لازم را برای تروتسکیستها داشته باشند و عیان شده بود که تروتسکی تصمیم گرفته است تا آخرین حد سقوط را ببیماید، همدستان سابق او ترجیح دادند به جنایات

وخیانت‌های تروتسکی اقرار کنند. حتی اشاره کوتاه‌گونه به تمامی آن اقرارها و علل روی گردانیدن از تروتسکی دهها صفحه خواهد شد. خواننده علاقمند میتواند برای اطلاع یابی بیشتر به کتاب‌هایی در این زمینه از جمله به کتاب «تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی» رجوع کند. لذا برای کوتاهی این نوشته، تنها به دومورد که نمونه مشت از خروار است بسنده میکنیم. راکوفسکی یکی از نزدیکان و همفکران تروتسکی بود که همزمان باتبعید تروتسکی به خارج از شوروی مهاجرت کرد. او پس از شش سال مهاجرت به شوروی بازگشت و در 21 اوت 1936 در یک مقاله در پرآودا از جمله نوشت «تروتسکی جاسوس گشتاپو می‌باشد». راکوفسکی از کلیه خرابکاریها و خیانت‌های تروتسکی از جمله توصیه تروتسکی به اودرزمانیکه وی در سال 1924 بعنوان سفیر شوروی در انگلستان انجام وظیفه میکرد، پرده برداشت. توصیه تروتسکی چنین بود: «باسازمان جاسوسی انگلستان ارتباط برقرار کند». یکی دیگر از همکاران و همدستان تروتسکی شخصی بنام کرسستینسکی بود که مدتی بعنوان سفیر شوروی در آلمان خدمت میکرد. از طریق کرسستینسکی، در آشنائی با یک ژنرال آلمانی بنام هانس فون زکت و توافق رئیس ستاد ارتش آلمان بنام هازه مقرر میگردد که در ازای گزارشات از اوضاع شوروی و ایجاد تسهیلات ویزائی برای سفر جاسوسان آلمانی به شوروی، سالانه مبلغ 250 هزار مارک طلا به دارودسته تروتسکی پرداخت شود که از اوائل سال 1923 به اجراء می‌آید. پس از برکناری ژنرال فون زکت از خدمت در سال 1928، همیر اشتاین وظیفه‌ی پرداخت پول به گروهک تروتسکی را بر عهده میگیرد. در این زمان بنا بر اقرار کرسستینسکی «من می‌باید پول را از آلمانیها دریافت کرده و سپس به من پیشنهاد داده بود که یا آن‌ها را به مسکو منتقل کنم و یا به رفقای فرانسوی او، رومر، مادلین پازو دیگران بدهم» و بنا بر اقرار کرسستینسکی این جریان در سالهای بعد نیز در زمان حاکمیت نازیها در آلمان ادامه یافت.

قدرت‌گیری نازیها در آلمان برای تروتسکی امید بخش بود. آلمان نازی برنامه دیربازودت تهاجم و تجاوز به شوروی را در سر داشت. تروتسکی بر روی آینده‌ی پیروزی آلمان نازی بر شوروی حسابها باز کرده بود. او در همدستی با گشتاپو از هر امکائی استفاده کرد. در سال 1932 زمانیکه برای یک سخنرانی در جمع سوسیال دموکراتهای هلندی انترناسیونال دوم - درست خوانده اید، انترناسیونال دوم - رفته بود، با برمان یورین و داوید فریتز، دو تروتسکیست آلمانی در کپنهاگ ملاقات داشت و آنها و چندتن دیگر را در ارتباط با سازمان جاسوسی آلمان در آورد و بمنظور ترور و تخریب، روانه شوروی کرد. در حالیکه حزب کمونیست آلمان در مبارزه علیه هیتلر در پی ایجاد وسیعترین جبهه‌ی ممکنه مقاومت بود و درخواست همکاری را حتی به سوسیال دموکراتها اعلام می‌داشت - که هر بار پذیرفته نشد -، تروتسکی به جای افشای سیاست پاسیفیستی سوسیال دموکراتها در برابر قدرت‌گیری نازیها، لبه تیز حمله را متوجه کمونیستهای آلمانی و حزب کمونیست کرد. در 27 فوریه 1933 تلمن رهبر حزب کمونیست آلمان به نمایندگی از سوی حزب کمونیست برای چندمین بار اعلام داشت که: «حزب کمونیست همواره آمادگی استوار و تخطی ناپذیر خود را برای مبارزه مشترک به همراه کارگران و هرتشکل که تمایل مبارزه علیه فاشیسم را دارند، اعلام داشته است. .. به نام صدها هزار عضو حزب کمونیست، بنام شش میلیون کارگری که در انتخابات اخیر مجلس، اعتماد خود را به حزب کمونیست ابراز داشتند، دست خود را برادرانه به سوی شما اعضاء و فعالین حزب سوسیال دموکرات، اتحادیه‌های آزاد و علاوه بر آن، میلیونها کارگر غیر حزبی، برای مبارزه مشترک علیه فاشیسم دراز میکنم. تلمن». تروتسکی نه تنها به این دعوت مبارزه علیه فاشیسم هیتلری پاسخ مثبت نداد، بلکه حمله‌ی لفظی و قلمی علیه حزب کمونیست را شدت بخشید و فرمان انحلال گروهک تروتسکیستها در آلمان را بمنظور جلب نظر بیشتر نازیها صادر کرد. سیاست خدمت به بورژوازی سیاست عمومی تروتسکی بود. در زمانیکه در سراسر جهان، مبارزه علیه فاشیسم، اهمیت بسزائی یافته بود، تروتسکی در فرانسه دستور صادر کرد که تروتسکیستها به حزب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم بپیوندند و در آمریکا، اندک تروتسکیستهای به دور خود را در سال 1934 روانه‌ی پیوستن به حزب رفرمیستی موسته کرد. تروتسکی در اسپانیا، بزرگترین خدمت را به فرانکو انجام داد. در حالیکه نیروهای ضد فاشیست و مخالف فرنگو در حال پیشروی و تحکیم قدرت خود بودند، تروتسکی از وحشت قدرت‌گیری حزب کمونیست که به علت مقاومت در برابر نیروهای فاشیستی فرانکو و جانبازیهای کمونیستها، از محبوبیت خاصی در بین توده‌ها برخوردار شده بود و اعضایش به بالغ از دو بیست هزار نفر رسیده بود، برنامه‌ی تخریب در جبهه‌ی واحد ضد فاشیست را به اجراء آورد. تروتسکی، شخص اندریاس نین و تشکل اوبه نام «حزب اتحاد مارکسیستی کارگری» را به برنامه‌ریزی یک کودتا علیه جبهه واحد ضد فرانکو و تحت عنوان دروغین و چپ نمائی مبارزه علیه بورژوازی، تحریک کرد. کودتا، ناموفق ماند ولی

باعث تضعیف نیروهای ضد فرانکو و بدبینی شدید بین آن‌ها گردید و پیشرویهای بعدی نیروهای فرانکو و شکست انقلاب اسپانیا را سبب شد. در حالیکه کمونیستها میکوشیدند، انقلاب دموکراتیک و ضد فاشیستی را به سرانجام رسانند تا در زمان مناسب و پس از پیروزی انقلاب اول، انقلاب دوم یعنی سوسیالیستی را آغاز کنند. مشابه تقریباً آنچه که در روسیه بوقوع و پیروزی رسیده بود و با توجه به مقتضیات و ضرورتها و خصوصیات کسوری - ، تروتسکی و تروتسکیستها که نیروئی قابل توجه نبودند، موعظه و کارشکنی را پیشه کرده بودند. در حالیکه با یاری کمینترن « در مجموع 59000 نفر در بریگادهای بین‌المللی شرکت داشتند که بیشترین تعداد از کشورهای ایتالیا، فرانسه و آلمان بودند (ویکی پدیا) ، دارودسته تروتسکی پس از تضعیف نیروهای ضد فرانکو در پی خیانت تروتسکی، نقش نظاره‌گر شکست انقلاب اسپانیا را داشتند. در پی تحقیقاتی که پس از شکست کودتای چپ روانه دربار سلونا انجام گرفت، روشن شد که تروتسکیستها در زمینه رسیدن مواد مورد نیاز ارتش ضد فرانکو، کارشکنی و تخریب کرده و ترور اعضای دولت جمهوری خواهان ( جبهه واحد ضد فرانکو) را در برنامه داشته‌اند. تروتسکی در اسپانیا همدلی و همدستی خود با نازیهای آلمانی و فاشیستهای ایتالیائی که با تمام نیرو از زمین و هوا به کمک فالانژهای فرانکو شتافته بودند، نشان داد. او مدام تبلیغات ضد شوروی به راه می‌انداخت که گویا کشورشوراها از کمک به انقلاب اسپانیا خودداری میکند. این دروغگوئی عیان به آن منظور بود که در آن لحظات حساس بدبینی نسبت به شوروی را - یگانه کشوری که به یاری انقلاب اسپانیا شتافته بود - بوجود آورد. حتی ارگانهای تبلیغاتی بورژوازی جهانی مجبور به اقرار بوده و هستند که کشورشوراها، کمکهای بی‌شائبه به انقلاب اسپانیا را انجام داد. یکی از این دستگاہهای ضد کمونیستی اذعان دارد که علاوه بر اعزام 59 هزار بریگارد از سوی کمینترن : « محموله نظامی شوروی در ماه اکتبر 1936 شامل 42 هواپیمای جنگی پُلی کارپف ای 15، 16 و 31 بود. در 29 اکتبر هواپیماهای توپولف اس ب - 2 در بمباران شهر سیویلا شرکت داشتند ... کشتی باری کامپشه در 4 اکتبر و کشتی باری کمسومول در 12 اکتبر، محموله خود شامل تانکهای ت - 26 را در بندر کار تانا تخلیه کردند ... تعداد مستشاران نظامی شوروی نهایتاً 2150 تن حدس زده میشوند ... مسئول مستشاران نظامی شوروی یان برزین بود ... علاوه برده نوع تفنگ و مسلسل ، هواپیماهای پیشرفته شکاری ای - 16 و تعداد 600 تانک ت - 26 نیز از جمله تجهیزات جنگی شوروی برای اسپانیا بودند. در ضمن حدود دوهزار افراد مسلح نیز همراه محمولات بودند» (ویکی پدیا) . در چین نیز، در حالیکه حزب کمونیست چین راسخانه علیه نیروهای تجاوزگر ژاپنی می‌جنگید، تروتسکی از هرگونه مقاله نویسی و لفاظی و کارشکنی علیه حزب کمونیست چین فروگذار نکرد.

تروتسکی در چنان سرآشویی سقوط به منجلا ب افتاده بود که بمنظور نیل به مقاصد پلیدش، راهی بجز ادامه خوش خدمتی بیشتر به ارتجاع جهانی نمی‌شناخت. او به کمیته دایز که متشکل از رهبران فاشیستهای آمریکائی و سرکردگان ضد کمونیست امنیتی پارلمان آمریکا بودند پیوست تا به قول خودش ، درباره توقیف حزب کمونیست و کمینترن اعلام مخالفت کند، زیرا : « در مورد کمینترن، توقیف تنها به این سازمان کاملاً منحرف و سازش پذیر کمک میکند. توقیف حزب کمونیست، فوری اعتبار این حزب را در چشم کارگران به عنوان مبارز آزاد دهنده ی طبقه حاکم بازسازی میکند» (تروتسکی - مقاله : چرا پذیرفتم در کمیته دایز حاضر شوم) . تروتسکی به عنوان مشاور ارتجاعی ترین جناحهای ضد کمونیست و پست ترین مقامات آمریکائی در یک نشست با آن‌ها شرکت میکند تا به آن‌ها پند دهد که مبادا کاری کنید که سبب تقویب کمونیستها شود. البته ناگفته نماند که همین مقاله را پس از 9 ماه تأخیر و در زمانی که شرکت مشاورتی او علنی شده و پنهانکاری این خیانت بی‌فایده بود، انتشار داد. گردانندگان جریانات تروتسکیستی امروزی چگونه میتوانند این اعتراف روشن تروتسکی به خیانت را برای فریب خوردگان بدور خود توجیه کنند. تا کنون سخنی در این باره علنی نکرده‌اند. تا کی بایستی منتظر اظهار نظر آن داعیان تروتسکیستی ماند. آوردیم، اظهار نظر ونه توسل به سلاح زنگ زده تروتسکیستی که چرا کمونیستها - از منظور در مکتب آنان استالینیستها و مائوئیستها - دست از افشای تروتسکی بر نمی‌دارند. آقایان ! لطف کنید و اقلادرباره ی معراج پیام آور قرن بیستم اندک توضیحی بدهید تا دیگران از راه کُفر بیرون آیند. تصور کنید که روزی روزگاری، شخصی به دعوت سازمان امنیت جمهوری اسلامی و سرسخت ترین فالانژهای اسلامی، بمنظور برنامه ریزی برای جلوگیری از فعالیت کمونیستها ، در یک جلسه مشترک با آنها شرکت کند، یا بهمان منظور، در نشست مشترکی با عوامل سازمان سیا و سرکردگان کوکلاس کلان دخالت داشته باشد، آیا آن فرد را بایستی خیانتکار و دشمن مردم و شخصی پست فطرت دانست یا نه؟ من میگویم که آن شخص خیانتکاری پست فطرت و نابخشدنی است. گردانندگان جریانات تروتسکیستی چه پاسخی دارند؟ جناب بیانی چه می‌گوید؟ امیدبر اینکه پاسخی صریح

داده شود و نگویند که چنین سئوالی، سئوال استالینیستی و مائوئیستی است و با توسل به این سلاح زنگ زده تروتسکیستی، از موضعگیری طفره روند.

داعیان تروتسکیستی خجالت زده عمدتاً تلاش دارند در استتار، چهره کمونیستی لنین را تاسطح تروتسکی پایین آورند و حتی بی‌ارزش تر از تروتسکی نشان دهند، لیک از آنجائیکه گفتار و کردارشان با دروغها آلوده است، خواسته یانا خواستها در اینجا و آنجا چهره ی ضد لنینی خود را عیان می سازند. درباره ی دروغهای تروتسکی و تلاش وی در تخریب چهره ی کمونیستی لنین، در بالا، اندکی آورده شد - آری، اندک، زیرا اشاره مبسوط و همه جانبه به تمامی آنها، صدها صفحه و شاید کتابها شود - ، اینک اشاره ای کوتاه به چگونگی برخورد جناب بیانی به لنین . ایشان در همان به اصطلاح دفاعیه از تروتسکی مینویسد : « در اینجا لازم به یاد آوری است که ترجمه ی اثر مذکور در ادامه ی ترجمه فارسی همه ی آثار تروتسکی، رهبر انقلاب اکتبر 1917 است.» جل الخالق !! معلوم نیست که جناب بیانی با چه استدلالی و بر مبنای کدام آیه بیکباره تروتسکی را رهبر انقلاب 1917 میدانند و حتی نامی هم از لنین نمی برد. او در برخی موارد از لنین و تروتسکی به عنوان دور رهبر انقلاب نام برده است که البته تنها بنابر پندارهای تاریکخانه تروتسکی و نوشتجات مطبوعات ضد کمونیستی به آن هم ردیفی رسیده است. جالب است که تلاش دارد اندک اندک در اینجا و آنجا، نام لنین را حتی از آن ادعای دروغین خود حذف کند تا این فرمولبندی جدید آن جناب، روزی روزگاری متداول شود. زهی خیال باطل ! از آنجائیکه از روایت مذهبی شق القمر حدود 1400 سال میگذرد، تعجب نکنیم اگر روزی روزگاری جناب بیانی و یا افرادی از این زمره ، روایت قرن بیستمی یعنی شق الشمس را بعنوان معجزه تروتسکی به فریب خوردگان گرد خود تحویل بدهند. ! در همان دفاعیه می خوانیم که بزعم جناب بیانی استالینیستها و مائوئیستها : « اغلب ( یا همیشه ) به جستجوی نکاتی در دوره های اختلاف بین لنین با تروتسکی میگردند که بر اساس آن، نه از لنین که از تروتسکی هیولا بسازند». چرا جناب بیانی ناراحت و دلگیر از اینست که آن اشخاص ساخته شده در تاریکخانه پندارش، می بایستی از لنین ، یک هیولا بسازند و چرا این عمل را انجام نداده اند. اگر از معانی فلسفی یا مذهبی هیولا بگذریم، و معنای متداول آنرا که منظور جناب بیانی بوده است در نظر داشته باشیم؛ این کلمه دارای بار منفی است . لذا : 1 - جناب بیانی مجاز است که از لنین یک هیولا بسازد و این نظر شخصی یا تشکیلاتی اش را بیان دارد و بدون استتار تبلیغ کند . این کار را از همان اوان مبارزه پرولتاریائی لنین، بسیاری از ضد کمونیستها و از جمله تروتسکی انجام داده اند . 2 - جناب بیانی بیهوده از کمونیستها انتظار دارد که اقدام به هیولا سازی از لنین بکنند. کمونیستها از گفتار و عمل وزندگی این آبرمرد تاریخ و جنبش کمونیستی می آموزند . 3 - کمونیستها هیچگاه از تروتسکی نیز یک هیولا ( با همان بار منفی آن ) نساخته اند بلکه به افشای چهره ی ضد کمونیستی و خیانتکارانه وی بعنوان یک انسان خدمتگذار بورژوازی و حتی بدتر، این و آن حاکمیت امپریالیستی، پرداخته اند .

\* \* \*

چند نکته در حاشیه :

1 - جناب بیانی از تروتسکی به عنوان رهبر انقلاب 1905 روسیه نام میبرد . حتی تروتسکی، شخصاً که در بزرگ نمائی خود ید طولانی داشت، به این نکته در زندگی اش پی نبرده بود و این وظیفه رابایستی جناب بیانی انجام میداد! با دروغگویی و تحریف نمی توان برای یک نفر، شخصیت کاذب ساخت. تروتسکی در مرحله ای از انقلاب 1905 روسیه شرکت و فعالیت داشت و مبارزه کرد. لیک بین شرکت در یک انقلاب و حتی ایفای نقش انقلابی و مؤثر در آن با رهبری آن انقلاب تفاوت هست. اولین اعتصاب که آغاز انقلاب 1905 بود در نهم ژانویه روی داد. بر مبنای توضیح تروتسکی در کتاب زندگی من وی از یک سفر اروپائی، در 23 ژانویه به شهر ژنوباز میگذرد و در اینجا و این زمان توسط مارتوف از وقایع پترزبورگ باخبر میشود که به گفته خود «خبر مثل پتک بر سرم فرود آمد». این چگونه رهبر انقلاب است که از اعتصابات و آغاز انقلاب پس از دو هفته مطلع میشود. تروتسکی عزم حرکت به پترزبورگ را میکند که بنا بر گفته خود در همان کتاب، پس از توقف در کیف و سپس فنلاند « هنگامی که به پترزبورگ رسیدم، اعتصاب اکتبر به اوج خود رسیده بود». شورا در 13 اکتبر 1905 شکل میگیرد که یک وکیل دادگستری به نام خروستالیف، به ریاست شورا برگزیده میشود. پس از مدتی، خروستالیف بازداشت و به جای او تروتسکی به آن منصب میرسد. عمر شورا در سوم دسامبر در پی حمله ی پلیس و ارتش تزاری به پایان میرسد و رهبران شورا از جمله تروتسکی دستگیر میشوند. انقلاب 1905 ناکام ماند . چگونه میبایست فردی را که از چگونگی آغاز اعتصابات آگاهی نداشته و بقول خودش، شنیدن آن « خبر مثل پتک بر سرم فرود آمد» و اکثر ماههای اعتصابات نیز در محل نبوده و تنها

چند روز در رهبری یک شورای محلی پنجاه روزه شرکت داشته است، بعنوان رهبر انقلاب 1905 معرفی کرد؟ تروتسکی در مقاله «شورا و انقلاب» نوشت: «شورای پترزبورگ یک سازمان محلی به شمار می رفت» و «حتی در چارچوب محدودیتهای انقلاب شهری، یک سازمان محلی نمیتواند هیأت رهبری کننده مرکزی باشد». تروتسکی میگوید، من رهبر انقلاب 1905 نبوده ام، حتی یک سازمان محلی نمیتوانست نقش رهبری انقلاب را داشته باشد، تاریخ نویس تازه کار میگوید رهبر رهبران، اشتباه میکنی، لطفاً شکسته نفسی نکن!! در زبان فارسی به این اظهار لطف میگویند: کاسه داغ تر از آش.

2 - جناب بیانی در دفاعیه سفسطه گونه اش، اصرار بر این دارد که نویسنده این سطور در مورد وابستگی تشکیلاتی اش، اطلاعات در اختیار آن جناب بگذارد. ممکن است که این سؤال نا بجا و نابخردانه بخاطر خلط مطلب و فرار از پاسخگوئی روشن به دروغگوئیها، تحریفات و خیانتهای تروتسکی باشد. حتی اگر چنین باشد مسلماً بی پاسخ خواهد ماند، زیرا هیچ ربطی به مقاله «مناسبات لنین با تروتسکی» ندارد. یکبار این جناب بهنگامی که ایشان و تشکل سیاسی مربوطه اش تلاش داشتند، کارگر جانباخته رفیق شاهرخ زمانی را بخود منسوب کنند، در مقاله «کرکسان بر مزار شاهرخ» پرده از روی آن سود جوئی، دروغگوئی، تحریف و تلاش آن آقایان بمنظور بی اعتبار ساختن شاهرخ زمانی، برداشتم و از قول بهنام ابراهیم زاده، رفیق قدیمی شاهرخ زمانی درباره ی شاهرخ نوشتم: «خوب می دانم که تو کیستی و چه کسی بودی. خواهم گفت تو بزرگی و مصادره نشدنی هستی و کسی نمیتواند تورا کوچک کند». پس از آن مقاله، جناب بیانی تحت این بهانه که آیا نام نویسنده آن مقاله، واقعی یا مستعار است، خواستار نام و نام خانوادگی من شد. سؤال شک برانگیزی بود ولی از آنجائیکه مقامات امنیتی جمهوری اسلامی به نام واقعی من پی برده بودند، در مقاله ی بعدی، شاهرخ زمانی و کرکسان نوشتم: «برای رفع کنجکاوی و بیا هر منظور دیگر آقای بیانی باید بنویسم که نام واقعی من، علی رسولی، است و این نامی مستعار و جعلی نیست. آیا این کفایت میکند؟ اگر آقای بیانی با هدفی خاص اصرار بر آگاهی از نام داشته است، آنرا نوشتم و اگر به مشخصاتی دیگر هم برای منظور خاص خودش که البته برای من روشن نیست که چه میتواند باشد، احتیاج دارد، میتوانم شماره شناسنامه، تاریخ تولد و آدرس سکونت را در اختیار ایشان قرار دهم، شاید روزی روزگاری که نمیدانم چیست، مورد احتیاج اش باشد». حال این جناب دگر بار نابخردانه یا با اندیشه ای خاص، خواستار چگونگی ارتباط یا وابستگی من به این یا آن تشکل کمونیستی و بقول خودش «مائونیست» و «استالینیست» شده است. این جناب بایستی بداند که سازمان امنیتی جمهوری اسلامی و حتی سازمانهای امنیتی محل سکونت ایرانیان، در پی اطلاع یابی از نام و نام خانوادگی و وابستگی سیاسی، کمونیستها و از جمله ایرانی میباشند. آیا سؤال جناب بیانی در آن مورد از روی نا آگاهی است یا کنجکاوی، یا موردی دیگر دارد؟ برای من روشن نیست و در نتیجه به داوری نمی نشینم. بهر رو خواست ایشان با هر منظوری باشد، چه در ارتباط با یک تشکل کمونیستی بوده باشم یا نه، بی پاسخ خواهد ماند. هیچ احتیاجی نیست، هر آنچه را که مقامات امنیتی ارتجاع احتمالاً نمی دانند، علنی ساخت.

3 - جناب بیانی در دفاعیه توجیه گرانه خود، نویسنده ی مقاله ی «مناسبات لنین با تروتسکی» را بی نصیب از چند توهین و دشنام نمی گذارد و نویسنده این سطور را «تنگ مایه» و «کسیکه در آن مقاله عملی شیدانه انجام داده است، خطاب می کند. کلماتی به مانند تنگ مایه، شید، دروغگو، فریبکار، دزد خائن جنایتکار و... می توانند بازگوئی یک خصوصیت اخلاقی - چه سیاسی یا شخصی - فرد یا تشکل باشند، یا دشنام - چه سیاسی و چه شخصی - تفاوت در این است که اگر یکی از این کلمات بیان مشخص و ثابت شده ی طرف مخاطب است، لذا یکی از خصوصیات مشخص می باشد، در حالیکه اگر اثبات نشود و تنها از روی خشم، نادانی، انتقام و هر مورد ثابت نشده دیگر ابراز شود، دشنام و توهین هستند. با مثالی روشن ترکنیم. زمانی که می گوئیم رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بدان علت است که باسند و مدرک غیر قابل انکار نشان داده ایم که هزاران آزاده ی ایرانی به دست عوامل و ایادی آن رژیم به قتل رسیده اند. یا زمانی که میگوئیم امپریالیسم متجاوز آمریکا، از نمونه های تجاوز این حکومت امپریالیستی به کشورهای ویتنام، کامبوج، کره، عراق، لیبی و... اطلاع داریم و غیر قابل انکار هستند. اینها بیان خصوصیت است که جزئی از شناسنامه آنهاست. همینطور زمانی که میگوئیم و می نویسیم یا از قول لنین می آوریم که تروتسکی، دروغگو، تحریف کننده، شید و خیانتکار... بوده است، هم از طریق نوشتجات معتبر و توضیحی لنین - که به برخی از آنها در مقاله «مناسبات لنین با تروتسکی» با ذکر منبع، عنوان، موضوع مورد مشاجره، تاریخ و همچنین با توضیحی کوتاه در بسیاری از موارد اشاره رفته بود - و هم از طریق اعمال تروتسکی و حتی برخی نوشته جات وی، ثابت شده هستند و اعتبار دارند، لذا بیان مشخص خصوصیات میباشند. بر عکس اگر زمانی کسی مدعی شود که بعنوان مثال، تروتسکی جیب بُر



یا جاسوس تزار بوده است، احتیاج به اثبات دارد که چون اثبات شده نیست، لذا غیر واقعی یعنی دشنام محسوب می شود. ناگفته روشن است که از همدستی تروتسکی با آلمان نازی یا همکاری با فاشیستها و مقامات امنیتی ضد کمونیست آمریکائی در کمیته دایز نمی بایست و نمی توان نتیجه گرفت که لذا او میتوانسته همان ارتباطات را با عوامل تزار داشته باشد. در یک کلام، عدم اثبات به معنای توهین و دشنام است. زمانیکه جناب بیانی، نویسنده این سطور را تنگ مایه و شاید خطاب میکند بایستی به پای اثبات برود که نشان دهد کدامیک از مقالات لنین تحریف شده اند یا واقعیت ندارند، یا آنچه که از نوشته جات تروتسکی آورده شده اند صحت ندارند، یا تروتسکی در کمیته دایز شرکت نداشته است ... از آنجائیکه جناب بیانی حتی قادر نبوده است و هیچگاه نیز قادر نخواهد شد، موردی را نشان دهد و اثبات کند، بناچار باید آن کلمات را از جمله خصوصیات مشخص ایشان دانست که ناتوانی و خشم خود را می خواهد از طریق دشنام سیاسی بپوشاند. لنین خاطر نشان کرده بود که : « دشنام سیاسی همیشه روی عدم اصولیت ایدئولوژی، بیچارگی، ضعف و سستی فوق العاده ی دشنام دهنده سرپوش می گذارد ( از مقاله : اهمیت دشنام سیاسی) . بر عهده ی خواننده است که خود و برای خود مشخص سازد که کی دروغگو است و در نتیجه شاید. مقایسه مقاله پیشین من ( مناسبات لنین با تروتسکی ) و همچنین همین مقاله کنونی با دفاعیه جناب علیرضا بیانی از تروتسکی میتوانند روشنگر این باشد که کی از اسناد معتبر و انکار ناپذیر بهره گرفته است و چه شخصی ، ناتوان از ارائه ی سند و مدرک معتبر بوده است.